



زبان بلخی*

زهرة زرشناس (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)

زبان بلخی، از گروه شرقی زبان‌های ایرانی، زبان سرزمین بلخ باستانی (افغانستان شمالی) بوده است. سرزمین بلخ باستانی (بلخان^۱)، دشتی میان هندوکش و آمودریا، و مرکز آن، بلخ، در تاریخ آسیای مرکزی نقشی اساسی داشته است.

پیشینه تاریخی سرزمین بلخ

نام بلخ، نخست، در فهرست فتوحات داریوش شاه هخامنشی^۲ و نیز در یکی از آثار کتیباس^۳ دیده می‌شود. در این نوشته، ناحیه بلخ سرزمینی است ثروتمند با شهرهای بسیار و بلخ شهری با برج و باروهای رفیع و سر به فلک کشیده، مرکز سیاسی و اداری

* از استاد گران‌مایه، سرکار خانم دکتر مزداپور، که زحمت خواندن این مقاله را پیش از چاپ تقبل کرده و نکات بسیار ارزنده‌ای تذکر داده‌اند، سپاسگزارم.

(۱) Bactria را، در زبان فارسی اغلب به **باختر** برگردانده‌اند. صورت **بلخان** را نگارنده نخستین بار از زنده یاد استاد احمد تفضلی شنیده است که آن را به جای «باختر»، که به نظرشان ضبطی نادرست است، اختیار کرده بود. استاد مشوق نگارنده در نوشتن این مقاله بوده است. روانش شاد.

(۲) داریوش، در سنگ‌نبشته بیستون، Bāxtriš (صورت نهادی مفرد از اسم Bāxtri) را یکی از ایالت‌های شاهنشاهی خود معرفی می‌کند. ← Bāxtri-DBI، واژه‌ای دخیل از زبان مادی است و صورت درست آن در زبان فارسی باستان می‌تواند -Bāxç/šī* باشد که این صورت را شکل ابلامی آن، Bakšiš، تأیید می‌کند. ←

GERSHEVITCH 1985, p. 280

آن است.^۴

پس از پیوستن ناحیه بلخ و مرو به قلمرو کوروش، شاهنشاه هخامنشی، در قرن ششم قبل از میلاد، این ناحیه دوازدهمین شهر^۵ (= شهربان‌نشین) آن شاهنشاهی گشت. شهر بلخ، در آن دوران، در راه شاهي منتهی به هندوستان، موقعیتی مستحکم داشت. منافع پررونقی حاصل از داد و ستد بازرگانی شرق و غرب و کشاورزی پر حاصلی منطقه استان بلخ را به پرداخت خراج سالانه هنگفتی قادر می‌ساخت.

پس از تسخیر این ناحیه به دست اسکندر و به دنبال مرگ وی در سال ۳۲۳ قبل از میلاد، حدود دویست سال، حکومتی یونانی در آن استقرار یافت.^۶ شهرهای ناحیه بلخ، در این دوران، پررونق بود، به طوری که استرابو^۶ آن را «هزار شهر» می‌خواند و کاوش‌های باستان‌شناسی اخیر، به خصوص در بلخ و ترمذ، نیز از این معنی حکایت دارد.

از سرزمین بلخ در دوره پیش از کوشانیان تقریباً چیزی نمی‌دانیم. فقط، از آثار مورخان چینی^۷ و یونانی می‌توان دریافت که آن ناحیه، اندکی پس از نیمه قرن دوم پیش از میلاد، لگدمال ستوران قبایل خاذه به دوشی از سوی شمال گشت که بوئه‌چیه (yüeh-chih)ها

۴) تصویری که در سنت زردشتی (اوستا و شاهنامه) می‌آید نیز همین را تأیید می‌کند. در شاهنامه، از حمایت فرمانروای مقتدر بلخ از زردشت سخن رفته است. حتی سنت زردشتی بلخ را محل تولد و مرگ زردشت می‌شمارد و آن را مهد فعالیت‌های او در مراحل نخستین دعوت به آیین زردشتی می‌داند.

۵) قلمرو یونانی - بلخی از جنوب به هندوکش و از شرق به کوه‌های بدخشان محدود می‌شد و از مغرب در تماس مستقیم با پارتیان بود که سرزمین پارت را، پس از عزیمت آنتیوخوس سوم سلوکی، باز پس گرفته و واحه مرو را تسخیر کرده بودند. اکثریت قریب به اتفاق دانشمندان مرز شمالی آن را کوه‌های حصار (میان دره‌های زرافشان و سیحون) می‌دانند.

6) Strabo, vol. 5, p. 263/book II, c. 512.

۷) از آثار مورخ چینی، هوهن شو (Hou Han shu)، دانسته می‌شود که بوئه‌چیه (Yüe Chih) ها آن شبه (Lan shih) را، که بیشتر دانشمندان با بلخ یکی می‌دانند، در تاریخی نامعین تسخیر کردند و، پس از آن، ناحیه بلخ به تصرف آنان درآمد. در این گزارش، از یکی از رؤسای قبایل نام برده می‌شود که سلسله کوشانیان را در ناحیه بلخ تأسیس کرد. استرابو از تسخیر سرزمین بلخ به دست گروه‌های بیابان‌گرد آسی یا آسیانی، تخاری و سرتوچه سخن می‌گوید. ← Strabo, vol. 5, p. 261/book II, c. 5 11.

بر اساس گزارش تروگوس پمپوس (Trogus Pompeius)، آسیانی‌ها بر تخاری‌ها شاه گشتند و سرتوچه‌ها نابود شدند. ← Trogus Pompeius quoted by Justin, *prologi* 42.
با مقایسه گزارش مورخ چینی و گزارش مذکور، تردیدی باقی نمی‌ماند که آسیانی‌ها همان کوشان‌ها هستند. برای آگاهی بیشتر، ← LERICHE 1989.

یا تخاری‌ها^۸ عمده‌ترین این قبایل بودند. این قبایل‌خانه به دوش در افغانستان شمالی مستقر شدند و نام خود را به این ناحیه دادند (طخارستان* قرون وسطی).

در آغاز دوران مسیحیت، قبیله یا خاندانی، به نام کوشان، بر دیگر تخاریان تفوق یافت و شاهنشاهی مقتدری بنیاد نهاد که از ناحیه بلخ گسترش یافت و، سرانجام، منطقه پهناوری از آسیای مرکزی تا هندوستان را در بر گرفت.^۹

شهر بلخ، در دوره کوشانیان، مرکز تجاری پراهمیتی گشت. این شهر یکی از توقفگاه‌های عمده در جاده معروف ابریشم و در تقاطع راه‌هایی در جهات مغرب (مرو) و شمال (ترمذ، چغانیان و کاشغر) و جنوب‌شرقی (کندوز، سرخ‌کتل، بگرام) و هندوستان بود.^{۱۰} آیین بودا - در این دوره، به ویژه از زمان پادشاهی کنیشکا** (Kanishka) ی اول، حامی بزرگ آن - در بلخ و، به‌طور کلی، در آسیای مرکزی، گسترش یافت و بلخ، در این زمان، زیارتگاه بوداییان و محل معبد معروف نوبهار بود.^{۱۱} در این دوره، افزون بر توسعه آبیاری و زیرکشت رفتن زمین‌های جدید، شهرسازی و شهرنشینی نیز پیشرفت نظرگیری یافت.^{۱۲} با این وصف، در همین زمان است که نام سرزمین بلخ از رواج می‌افتد و از آن در

۸) از جمله مباحث مورد اختلاف میان دانشمندان یکی دانستن تخاری‌ها با کوشانی‌هاست که ناحیه بلخ شرقی به نام آنها طخارستان شده است. زبان آنها احتمالاً از گروه کِنْتُم (centum) هندو اروپایی است که در واحه تریم (Tarim) بدان سخن گفته می‌شده است. ← LERICHE 1989, p. 341.
* املای این واژه در متون فارسی و عربی به این صورت است.

۹) بررسی تاریخ شاهنشاهی کوشان که کوچوله کَدْفِیس (Kujula Kadphises) بنیان نهاد، به دلیل کمبود و ناهمگنی منابع رومی- یونانی، سریانی، هندی و چینی بسیار مشکل است. برای آگاهی بیشتر از پیشینه تاریخی ← BIVAR 1983, pp. 181-231

۱۰) در میان مسافران این راه‌ها، راهبان بودایی مذهب هندی بسیاری بودند که، به پشتیبانی و تشویق کنیشکا، پادشاه نیرومند کوشان، دین بودا را به سرزمین بلخ آوردند. عبادتگاه‌های متعددی در آن دوران در ترمذ (قره‌تپه)، زر تپه، کندوز، بامیان، بگرام و دیگر نواحی تأسیس شد.

** در این مقاله، جز در مورد اسامی خاص مشهور در زبان فارسی، ضبط بر اساس تلفظ در زبان اصلی است. (۱۱) دقیقی گوید:

به بلخ گزین شد بدان نوبهار
که یزدان پرستان آن روزگار
مر آن خانه را داشتندی چنان
که مر مکه را تازیان این زمان

← شاهنامه، چاپ مسکو، ج ۶، ص ۶۶.

۱۲) در کنار شهرهای اصلی بلخ - لن - شی (Lan-Shi)، زری اسپه (zariaspa)، کندوز، ترمذ (قره‌تپه) - شهرهای دلبرجین، بگرام و عبادتگاه سرخ‌کتل، در جنوب ناحیه بلخ، و شهرهای آیرتم (Ayrtam)، زر تپه، قلعه کافرنگان، در شمال جیحون، در خور ذکرند.

نوشته‌ها یاد نمی‌شود.^{۱۳}

اما، در پایان عهد کوشانیان، این سرزمین را به نام طخارستان می‌شناخته‌اند. با زوال دولت کوشانیان، سرزمین‌های آنان در مغرب هندوستان به دست ساسانیان می‌افتد که اداره آنها را به حکمرانانی، با عنوان کوشان شاه، می‌سپارند و طخارستان مرکز استان ساسانی کوشان‌شهر می‌گردد.^{۱۴}

از میانه قرن چهارم میلادی، سرزمین بلخ و شمال غربی هندوستان به اشغال قبایل بیابان‌گرد هون در می‌آید. از میان این قبایل، هفتالیان (هپتالیان) بیش از سایرین دوام می‌آورند و، تا زمان غلبه اعراب در قرن هفتم میلادی در بخش‌هایی از افغانستان، حکومت می‌کنند.

بلخ در اوستا و روایات زردشتی

نام بلخ در اوستا، در فهرست کشورهای مذکور در فرگرد اول وندیداد، آمده و سرزمینی زیبا با درفش‌های برافراشته توصیف شده است.^{۱۵} افزون بر زند وندیداد^{۱۶}، نام بلخ در دو متن از متن‌های فارسی میانه زردشتی، بندش و شهرستان‌های ایران، آمده است. در بندش، در سخن از شهرهای نامی ایران‌شهر و خانه کیان، از بلخ نام برده می‌شود: «چهارم بلخ بهترین (سرزمین) آفریده شد، نیکو به دیدار، مردم آنجا درفش به کوشایی دارند»^{۱۷}.

۱۳) در منابع فارسی میانه و ارمنی، نام بلخ فقط به پایتخت اطلاق می‌شود. بطلمیوس، جغرافی‌نویس نیمه دوم قرن دوم میلادی، می‌نویسد که ساکنان اصلی این منطقه تخاریان‌اند. ← LERICHE, 1989, p. 343
۱۴) در منابع چینی، ضبط نام جدید، یعنی **Tu Kho Lo**، بی‌تردید جانشین نام قدیم **Ta Hsia** بوده است. برخی از منابع اصلی برای مطالعه تاریخ این سرزمین به شرح ذیل معرفی می‌شود:
Bivar 1983; staviskii 1986; (این دو اثر دارای کتاب‌نامه کامل و روزآمدی هستند)

BERNARD 1985; BERNARD and FRANCFORT 1978; Koshelenko 1984; LERICHE 1986; Litvinskii and Pitchikian 1981; Litvinskii and Sedov 1983; idem 1984; Pyankov 1982; Rtveldadze 1982; Sarianidi 1985; Schlumberger, Berre, Fussman 1983; Staviskij 1980; Zeimal 1985.

15) Bāxōīm sīrām arədwō drafšam

← وندیداد، فرگرد اول، بند ۶ و ۷. بلخ (Bāxtīrī, Bāxōī) از ریشه bag- به معنای بخش کردن و پسوند مؤنث ساز -ō- (در bāxōī-) و -tīr- (در bāxtīrī) ساخته شده است. این دو ترکیب، در دوره میانه، در اثر برخی قواعد آوایی، به baxl و، در فارسی نو، با جا به جا شدن x و l، به بلخ balx تبدیل شده است.

۱۶) بندش، ص ۱۳۳.

۱۷) در متن زند بند هفتم فرگرد نخست وندیداد آمده است: چهارم (یعنی چهارم) از جای‌ها و روستاها بهترین

هم چنین، در همین متن، در بحث از رودهای نامور، از بلخ رود یاد می شود: «بلخ رود از ابرسین کوه بامیان درآید، به و هرود ریزد»^{۱۸}. در شهرستان های ایران، نام بلخ با نام اسفندیار (spandyād)، شاهزاده کیانی، و پیروزی او در جنگ مقدس با ارجاسپ، پادشاه هیون (خیون xiγōn)، مربوط است. به روایت این متن، اسفندیار بلخ را با نام نوازگ nawāzag ساخته و آتش بهرام را در آنجا برقرار کرده است.^{۱۹}

از طبری به بعد، همه نویسندگانی که اطلاعاتشان احتمالاً از خدای نامه اخذ شده است درباره زردشت و حامی وی، گشتاسپ شاه، مطالبی نقل می کنند که از وجود سنت های در خور توجهی درباره بلخ و ربط آن با دومین بخش از سلسله کیانی و موعظه های زردشت در زمان گشتاسپ شاه (Kavi Vištāspa) در خدای نامگ (وقایع نامه پایان دوره ساسانی xwadāy nāmag) خبر می دهد.^{۲۰} عده ای از این نویسندگان بر این باورند که کیکاووس بلخ را پایتخت ساخت، در حالی که در شاهنامه این اقدام به لهراسپ (بیرونی وی را بلخی می نامد)، پدر گشتاسپ، نسبت داده شده است. گرنه (F. GRENET) معتقد است که پذیرفتن بلخ به عنوان مرکز فعالیت های زردشت، که با محل تولد وی در آذربایجان نیز هم خوانی دارد، بر دیگر روایات شرقی که در بعضی منابع پهلوی آمده است (به ویژه روایاتی که سیستان و سغد را مرکز این فعالیت ها می شمارد) رجحان دارد.^{۲۱}

→ فراز آفریدم من که هرمزد (ام) بلخ نیک (به دیدن)، افراشته. درفش (که درفش اندر افراشته دارند. هست که آیدون گوید: یعنی که بسیارش (= درفش) اندر افرانزند که دشمن را اندر [آن] کُشند) ← Jamasp 1907, vol. I, p. 7. شایان ذکر است که دکتر مهرداد بهار، در ترجمه فارسی بندهش، بخل رود آورده است که همان بلخ رود است ← همان، ص ۷۵. و هرود (wehrōd)، که در مرز ایران شهر قرار داشته است، با رود سند و جیحون یکی دانسته شده است. (۱۹) «شهرهای ایران» ص ۱۹، بند ۸ و ۹، در متن های پهلوی.

20) Jackson 1899, pp. 199-201, 205.

(۲۱) وی، در بیان عقیده خود، از عوامل زیر یاد می کند: (۱) برتری سیاسی دراز مدت ناحیه بلخ بر دیگر نواحی شرقی (۲) اهمیت آن به عنوان مکان وقوع نبرد با تورانیان در پایان قرن ششم و آغاز قرن هفتم میلادی (فردوسی، در شرح حکومت گشتاسپ، خاطره های این جنگ ها را، به ویژه بخشی را که به اسفندیار باز می گردد، آورده است.) (۳) سنت های ویژه روحانیان بومی که دخالتشان با این حقیقت آشکار می شود که نامی خاص یعنی لهراسپ (که اصلاً بلخی است) را، به جای نام اوستایی پدر ویشناسپ یعنی Aurvat. aspa، به کار برده اند.

← GRENET 1989, p. 344 برای آگاهی بیشتر درباره بلخ در اوستا و سنت زردشتی ←

بلخ اسلامی

تاریخ بلخ، در دوران پس از ظهور اسلام، نشیب و فرازهای بسیاری را طی کرده است. نخستین حمله مسلمانان به بلخ در سال ۳۲ هجری، به فرماندهی احنف بن قیس، صورت گرفت. در زمان قتیبۀ بن مسلم (وفات: ۹۶)، این سرزمین به تصرف کامل مسلمانان درآمد. در میانه دوره حکومت اموی، بلخ را ویرانه‌ای توصیف کرده‌اند. اما، با انتقال کرسی خراسان از مرو به بلخ در سال ۱۱۸، این شهر، به فرمان اسد بن عبدالله قسری، رونقی تازه یافت.

در منابع، از کشمکش‌هایی در عهد طاهریان و صفاریان و سامانیان بر سر بلخ و یا در ناحیه بلخ سخن به میان آمده است. این شهر در ۴۵۱ به تصرف سلجوقیان درآمد و در ۵۵۰ به دست ترکان غز ویران شد. در ۶۱۷، بلخ را، هرچند تسلیم شد، به فرمان چنگیزخان، ویران و مردمش را قتل عام کردند.

بلخ بارها ویران و باز معمور و آبادان گشته است. این شهر، در آثار جغرافی دانان اسلامی چون یعقوبی^{۲۳}، دارای روتق و شکوه بسیار وصف و ام البلاد نامیده شده است. مقدسی^{۲۴} بلخ را یکی از خوره‌های ثه‌گانه و طخارستان را یکی از ناحیت‌های هشت‌گانه خراسان می‌شمارد^{۲۴}. وی بلخ را بسیار زیبا، پر از نه‌های پوشیده از درختان، ثروتمند و پررونق، با مردمی خوش‌رفتار و نیکوخلق، و از زیبایی و ثروت در همه سرزمین عجمان بی‌مانند وصف می‌کند و می‌نویسد که نامش در کتاب‌های باستانی بلخ تابناک^{۲۵} بوده

Ya'qūbi, p. 287; tr, Wiet, p. 100 (۲۲)

۲۳) مقدسی، ج ۱، ص ۸۸.

Bosworth 1989, p. 589

۲۴) مقدسی (ج ۲، ص ۴۳۰) از دو قصبه، به نام‌های بلخ و طخارستان، یاد کرده است و شهرهای آن دو را به شرح زیر نام می‌برد:

شهرهای بلخ: اشغورقان، سلیم، کوکو، جا، مَدر، پرواز

شهرهای طخارستان: ولوالج، طالقان، خُلم، غَزَنگ، سمنگان، اسکلکند، بغلان پایین و بالا، رُوب، اسکیمشت،

راون آرهن، اندراب، خست، سرای عاصم.

۲۵) اشاره دیگری به صفت تابناک در فرهنگ آندراج (ذیل «بلخ») آمده است: «بلخ شهری مشهور است از بناهای سلاطین قدیم عجم و سال‌ها لهراسب و گشتاسب در آنجا زیستند و در آنجا آتشکده ساخته بوده‌اند و آن را نوبهار خوانده‌اند و هم چنان‌که مرو را مرو شاه‌یجان گویند، آن را بلخ بامیان گفتند.»

به طور کلی، صفت بلخ در متن‌های فارسی «با می» به معنای «درخشنده» است. برای مثال، فرخی گوید:

مرحبا ای بلخ بامی همرو باد بهار از در نوشاد رفتی یا ز باغ نوبهار

است.^{۲۶} یاقوت حموی نیز بلخ را آباد و پرجمعیت و زیبا توصیف کرده و اولین سازنده آن را المهراسب شاه یا، بنا بر قولی دیگر، اسکندر می‌داند.^{۲۷}

رونق اقتصادی و تجاری بلخ در طول تاریخ پرمجرایش با پرورش علمای بسیار همراه بوده است. چهره‌هایی چون ابواسحاق ابراهیم بن ادهم (وفات: ۱۶۱)، که از بلخ برخاست و بعدها به سوریه رفت؛ جغرافی‌دان و ستاره‌شناس معروف، ابوزید احمد بلخی (وفات: ۳۲۲)؛ ابوالقاسم عبدالله بلخی از فلاسفه معتزله (وفات: ۳۱۹)؛ و شیخ الاسلام ابوبکر عبدالله بن عمر بلخی مؤلف فضائل بلخ^{۲۸} (وفات: ۶۱۰)، از آن جمله‌اند. در نیمه اول قرن ششم هجری، در عهد سنجر سلجوقی، نظامیه‌ای در بلخ وجود داشته است. انوری شاعر (وفات: ۵۸۵) سال‌های آخر عمرش را در بلخ سپری کرده است.

بلخ، در دوره تیموریان، تا اندازه‌ای شکوه گذشته را باز یافت؛ ولی، پس از بنای مزار شریف در بیست کیلومتری آن، رو به انحطاط گذاشت. بلخ، در قرن ۱۲ هجری / ۱۸ میلادی، به تصرف افغانه درآمد و تا به امروز در تصرف آنان است.

آثار باقی‌مانده از زبان بلخی

از دوران باستان این زبان اثری در دست نداریم. گرشویچ^{۲۹} احتمال می‌دهد که ادبیات زبان بلخی باستان، حد اقل به صورت شفاهی، شاید پیش از دوران هخامنشی و چندین قرن پیش از حمله اسکندر موجود بوده است. اما، هنوز معلوم نیست که این ادبیات به کتابت در آمده است یا نه.

سکه‌ها، مهرها و سنگ‌نبشته‌های دوره کوشانی (قرن‌های اول تا سوم میلادی) و قرن‌های

→ صفت بلخ، در متن فارسی میانه «شهرهای ایران» (بند ۸) به صورت «بلیدو» آمده و مارکوارت آن را «بامی» (بَهَل بامیک) خوانده است. ← MARQUART (ایرانشهر، ص ۳۸ و ۱۷۴). همین قرائت را دکتر احمد تفضلی نیز تأیید نموده است (تفضلی، ۱۳۶۸، ص ۲۳۴). دکتر کتابون مزدپور احتمال می‌دهد که شاید شکستگی خطی حرف «b» آغازین واژه، ناشی از مسامحه در کتابت نبوده و این املاء بر اثر ابدال گویشتی /b/ به /w/ پدید آمده است. زیرا همین املاء برای این واژه در کتاب شایست ناشایست (یادداشت متن بهلولی، Kotwal, 1969, p. 47, 22, 22 نیز آمده است. از آنجا که آلفبک (stroke) آغازین را هم w می‌توان خواند هم m. قرائت nāmīg برای آن درست به نظر نمی‌رسد. (نظر شفاهی دکتر کتابون مزدپور)

۲۶) مقدسی، ج ۲، ص ۴۳۸-۴۳۹. ۲۷) معجم البلدان، ص ۴۷۹-۴۸۰.

۲۸) فضائل بلخ

پس از آن و شمار اندکی دست‌نوشته (احتمالاً متعلق به قرن‌های هشتم یا نهم) از وجود زبانی ایرانی حکایت دارد که در قرن دوم میلادی یا شاید دو سه قرن قبل از آن، همراه با دیگر زبان‌های ایرانی، به دورهٔ میانه رسید.

ابوریحان بیرونی در قرن پنجم هجری / یازدهم میلادی زبان ناحیهٔ بلخ را، که در آن زمان طخارستان نامیده می‌شد، طخاری می‌نامد. هنینگ این زبان را، در سال ۱۹۶۰، با نام بلخی باز شناخته است.^{۳۰}

مهد این زبان، که از گروه شمال شرقی زبان‌های ایرانی است، بنا بر نظر هنینگ، در محلی قرار دارد میان جایگاه زبان‌های پشتو و بیدغه - مونجی، از یک سو، و سغدی و خوارزمی و پارتی، از سوی دیگر، یعنی در مکان به‌حق و طبیعی خود، در سرزمین بلخ.^{۳۱} گروهی از پژوهندگان در نام‌گذاری این زبان، به جای زبان بلخی، یونانی - بلخی^{۳۲} (که اشاره دارد به کاربرد خط یونانی تغییر یافته‌ای برای نوشتن این زبان)، کوشانی یا کوشانی - بلخی^{۳۳} را ترجیح می‌دهند. حتی ا. ماریک این زبان را پیش - تخاری یا تخاری اصلی و راستین^{۳۴} می‌نامد.^{۳۵} از آنجا که احتمال اشتباه آن با زبانی غیر ایرانی، که هم اکنون تخاری نامیده می‌شود، وجود دارد، این نام‌گذاری جایز نیست.

آثار باقی‌مانده از زبان بلخی مشتمل بر سکه، مهر، سنگ‌نبشته، دست‌نوشته و شواهد غیرمستقیم است.

سکه

تا اواخر دههٔ ۱۹۵۰، اصلی‌ترین منبع در دسترس برای بررسی زبان بلخی سکه‌های کوشانی بود که مطالعهٔ جدی آنها از اواخر قرن نوزدهم آغاز شده بود. ظاهراً کوشانیان، پس از تسلط بر سرزمین بلخ، نخست حامی کاربرد سنتی زبان یونانی در کتابت بودند و زبان بلخی را، که گویش بومی ناحیه بوده است، در محاوره به کار می‌بردند. بعدها، با تحکیم حکومت خود، زبان بلخی را به مرتبهٔ زبان نوشتاری ارتقا دادند و در امور دولتی

۳۰) هنینگ زبان سنگ‌نبشته‌های چاه بغلان را، که با حروف یونانی نوشته شده، بلخی نامید - اصطلاحی که پیش از او در مورد هیچ‌یک از زبان‌های شناخته‌کاربرد نداشت. - HENNING, 1960, p. 47

31) Ibid, p. 47.

32) Greco-Bactrian

33) Kushano-Bactrian

34) étéo-Tokharien

35) Maricp 1958, pp. 345-440.

به کار بردند. به همین دلیل است که، بر روی سکه‌های کوجوله کدیفیسس (Kujula Kadphises)، مؤسس سلسله کوشانی، و جانشیان بلافصل او، نام شاه و عناوین و القاب سلطنتی به زبان و خط یونانی نوشته شده و غالباً، بر پشت سکه، برگردان هندی میانه آن به خط خروشتی دیده می‌شود. بر روی نخستین سکه‌های طلای دوره کیشکا نیز، ضبط نام و عنوان وی به یونانی آمده است^{۳۶}؛ در حالی که، بر پشت سکه، نقش ایزدان به نام ایرانی و غیرایرانی وجود دارد^{۳۷}. سکه‌های بعدی آن دوره از روی همان نمونه ضرب شده‌اند؛ اما نوشته‌های روی آنها بیشتر به بلخی است تا به یونانی. نام و عنوان کیشکا (در کامل‌ترین صورت) به شکل زیر آمده است:

šanonano šao kanēški košano به معنای «از آن کیشکا، شاه شاهان، کوشانی».

این عنوان، بر روی سکه‌های جانشین او، هویشکا (Huvishka) به صورت šanonano šao ooēški košano دیده می‌شود^{۳۸}. پس از واگذاری قلمرو غربی کوشان‌ها، که ناحیه بلخ را نیز در برمی‌گرفت، به ساسانیان، کوشان‌شاهان، که فرمان‌داران ساسانی منطقه بودند، به ضرب سکه‌های کوشانی-ساسانی پرداختند. در میان مسکوکات این دوره، سکه‌هایی با نوشته‌هایی به خط پهلوی و نیز به خط تحریری یونانی-بلخی دیده می‌شود. زبان این نوشته‌ها معمولاً بلخی نامیده می‌شود، حال آن که، از نظر واژگان و عبارت‌پردازی، عمدتاً به زبان‌های غربی ایرانی تعلق دارد^{۳۹}.

(۳۶) عبارت یونانی *basileus basileōn kanēskou*، به معنای «سکه کیشکا، شاه شاهان»، بر روی سکه آمده است. ← Sims-Williams 1989 a, p. 345

(۳۷) این خدایان، در زبان یونانی، *Nanaia, Hēlios, Hēphaistos* و *Selēnē* نامیده شده‌اند، Göbl 1967, III, pl. 8

(۳۸) سیمز ویلیامز معتقد است که در میان اسامی خدایانی که بر سکه‌های کیشکای اول و هویشکا آمده است نام‌های ایرانی فراوان دیده می‌شود؛ برای مثال:

ardoxšo (اوستایی: *ašiš vanuhi*); *aθšo* آتش; *farro* (*ḫarənah*; اوستایی); *nana* (*nny*; سغدی); *ōromozdo* (اوستایی: *ahurō mazdā*); *ibid.* p. 345

برای توضیح بیشتر ← GRENET 1984. هم‌چنین، در میان مسکوکات کیشکا، سکه‌هایی با نقش *boddo "būdha"* sakamano boudo "šākyamuni" دیده می‌شود برای آگاهی بیشتر ← *Cribb* 1985. در حالی که بر سکه‌های هویشکا خدایان بیگانه و نیمه‌خدایانی چون *(Heracles) Ērakilo* و *(Sarapis) Sarapo* دیده می‌شوند.

← Sims-Williams 1989 a, p. 345.

(۳۹) به عقیده سیمز ویلیامز، *bago pirōzo oazarko košano šauo*، به معنای «سرور پیروز کوشان‌شاه بزرگ» با

از میانه قرن چهارم میلادی، قبیله‌های متعدّد هون سرزمین بلخ و شمال غربی هند را متصرف شدند. از میان این قبایل، هفتالیان بیش از دیگران دوام آوردند و، تا زمان غلبه اعراب در قرن هفتم میلادی، در بخش‌هایی از افغانستان حکومت کردند. به رغم تداوم کاربرد خط یونانی-بلخی، نوشته‌های سگه‌ها و اشیای طلا و نقره این دوره را به سختی می‌توان در زمره متن‌های بلخی به شمار آورد.^{۴۰}

مهرها

حدود چهل مهر نوشته‌دار متقوش به اسامی و القابی به خط یونانی-بلخی تاکنون معرفی شده است.^{۴۱} این مهرها، که دارای تاریخ‌گذاری کوشانی‌اند، اغلب به دوره‌های بعدی تعلق دارند و بیشتر به خط بلخی‌اند تا به زبان بلخی. اکثر عناوین روی مهرها از زبان‌های غربی ایرانی گرفته شده است.^{۴۲}

سنگ‌نوشته‌ها

زبان بلخی، نخستین بار، چند دهه پیش از آن که روی سگه‌های کنیشکای اول نقش گردد، در دو سنگ‌نوشته تکه‌تکه، متعلق به دوران ویمه کدفیسس (Vima Kadphises)

→ عبارت پهلوی *mazdēsn bay pērōz wazarg kušān šāh* قابل قیاس است، در حالی که عبارت معمول پشت سگه، یعنی *borzaoando jazado* (با املاهای گوناگون) دقیقاً متناظر است با *burzawand yazad* پهلوی. از این رو، این نوشته‌ها فارسی میانه است که، به صورت، پهن‌جاری نظام خطی محلی سازگاری داده شده و نمی‌توان آنها را بلخی دانست. لذا نباید بی‌درنگ پنداشت که زبان بلخی دارای واژه‌هایی نظیر *oozarko*، به معنای «بزرگ» یا «*dazado*»، به معنای «خدا» است؛ زیرا این واژه‌ها در زبان بلخی عهد کوشانیان وجود ندارد. ← *Sims-Williams* 1989 b, p. 231

۴۰) این نوشته‌ها، از نظر زبانی، بسیار متنوع و دارای عناوین و القابی از هندی (نظیر «*śrī*»)، ترکی (نظیر «*todono*»/«*tudun*»)، و حتی لاتینی («*qvisrorom*»/«*formo kēsaro*»)، در کنار بلخی و فارسی میانه («*bago, šano, xoadēo*») است. برای آگاهی بیشتر درباره سگه‌های کوشانی ← *Cöbl* 1967, III. pl. و برای آگاهی از سگه‌های هون‌ها ← 1957; *idem* 1984; *Bivar* 1968, pl. 4-10. 9-83

۴۱) تقریباً نقش همه این مهرها را بیوار منتشر کرده است. ← *Bivar* 1968, pl. 1-4, 27. ۴۲) برای مثال، *asbarobido*، به معنای «سرکرده سواره نظام»؛ «*oozarko fromalero*»، به معنای «فرمانده بزرگ»؛ «*šaurabo*»، به معنای «شهربان/ ساتراپ» ← *Henning* 1965 pp. 80f. نکته حایز اهمیت مهر سربیی *Brough* 1970 pp. 87f; *Humbach* 1969, pp. 65-74. *Henning*، به معنای «ماه-کنیشکا» است ← *mauo Kanēško* 1965, pp. 85 ff.

ظاهر می شود:

الف) کتیبه سه زبانۀ دشت ناوور^{۳۳}، به خط بلخی و خروشتی و خط سومی که هنوز ناشناخته مانده و رمزگشایی نشده است: این سنگ نبشته، بر سنگی آب سوده، در کوهی در دشت ناوور (تقریباً حدود ۴۸ کیلومتری جنوب غزنی)، کنده شده است^{۳۳}.

ب) کتیبه‌ای با عنوان «کتیبه ناتمام» سرخ کتل^{۳۴}: مطالعات زبان بلخی، با کشف مهم‌ترین اثر بازمانده از آن زبان در سال ۱۹۵۷ میلادی، یعنی سنگ نبشته ۲۵ سطری، وارد مرحله تازه‌ای شد. این سنگ نبشته، که در قرن دوم میلادی، بر تک سنگی زیبا کنده شده است، در مدخل دژ-معبد بغلان، در سرخ کتل (۴۰ کیلومتری جنوب غربی شهر بغلان امروزی و حدود ۱۶۰ کیلومتری جنوب شرقی محلی که روزگاری پایتخت، یعنی همان شهر بلخ، بوده است) نصب شده بود. این سنگ نبشته، که خوش بختانه آسیب ندیده و به خوبی حفظ شده است، شامل ۱۸۰ واژه است. شایسته است آن را، به نام نوکونزوک (Nokonzok)، بانی آن، بخوانیم که در متن کتیبه از او به عنوان مقامی عالی رتبه نام برده می‌شود. وی، در سال ۳۱، هم‌زمان با اوان سلطنت هویشکا، پادشاه کوشان، صاحب منصب کنارنگی^{۳۵} بوده است. سه تحریر از سنگ نبشته چاه بغلان، با متن هم‌سان، وجود دارد که در آنها هر یک گونه املائی جالب توجهی دیده می‌شود ولی بِن نوشت (colophon) های آنها دارای تفاوت‌های اساسی است. سنگ نبشته اشاره به چاهی دارد که نوکونزوک سازنده آن است تا مانع تخلیه معبد کنیشکا در بغلان شود^{۳۶}. متن سنگ نبشته کاملاً خوانا و تا حد زیادی قابل فهم

(۴۳) در این کتیبه، غیر از نام ویمه (ooēmo) و تاریخ آن - شامل نام ماه مقدونی gorpiaiou - واژه‌های اندکی را می‌توان با اطمینان قرائت کرد. به عقیده فوسمان، این کتیبه متعلق به سال ۳۲ میلادی است ← Fussman 1974 اما بیوار تاریخ آنرا پنجاه سال بعد می‌داند. ← Bivar 1976؛ نیز ← Davary-Humbach 1976

(۴۴) این کتیبه، که در همان محل سرخ کتل پیدا شده و متقدم بر سنگ نبشته نوکونزوک است، دارای همان تاریخ کتیبه دشت ناوور است ← Bivar 1963

(۴۵) کنارنگ kanarang به معنای امروزی مرزبان است.

(۴۶) به نظر گرشویچ، چاهی که نوکونزوک قصد حفر آن را داشت هرگز کنده نشد و چاهی که اینک بر جای است و دو تحریر اولیه سنگ نبشته، درون آن، به شکلی متروک، پیدا شده و تحریر نهایی سنگ نبشته در مقابل آن قرار دارد، پس از مرگ نوکونزوک و به یاد او، احداث گشته است. این چاه در محلی واقع است که وی هرگز آنرا پیش‌بینی نکرده بود. از آن‌جا که این بزرگداشت در پی تکمیل اقدامات نوکونزوک و رسیدن او به مقاصد انجام شد، مطالبی که وی بیان کرده بود، بدون هرگونه تغییری، به عنوان متن اصلی تحریر نهایی سنگ نبشته، در مقابل

و ترجمه است. از این رو، اهمیت زبان شناختی آن بیش از تمامی دیگر کتیبه‌های بلخی است که تاکنون به دست آمده است.

در میان سنگ‌نبشته‌های با متن کوتاه‌تر و کم اهمیت‌تر سرخ کتل، فقط کتیبه‌های پله‌مید^{۴۷} (Plamede) و پریتل^{۴۸} (Pariétale)، متعلق به دوران کوشانیان، اندکی به دانش ما نسبت به زبان بلخی می‌افزاید. متن سنگ‌نبشته ایرتم (Ayrtaṃ)، متعلق به اوایل حکومت هوشکا، از نظر واژگان^{۴۹} و عبارت‌پردازی^{۵۰}، مشابه متن سنگ‌نبشته تقریباً هم‌زمان آن، تک سنگ سرخ کتل است. این سنگ‌نبشته به سختی آسیب دیده ولی مطالب آن تا حدودی قابل فهم است. سنگ‌نبشته‌ای که از دلبرجین (در شمال افغانستان) به دست آمده و تکه پاره‌های سنگ‌نبشته‌ای است که برای بزرگداشت تهیه شده، در واقع، حاوی قطعات اصلی کتیبه‌ای بزرگ و یادگاری متعلق به آغاز دوران کوشانی است^{۵۱}.

دیوار نوشته‌های بسیاری به خط تحریری یا شکسته بلخی متعلق به دوران کوشانی - ساسانی در غار - صومعه‌ای بودایی در قره تپه به دست آمده است که بر آن اسامی عده‌ای از بازدیدکنندگان غار ثبت شده است^{۵۲}.

47) HENNING 1956, p. 366f.

و نیز ← HENNING 1960, p. 50, n. 9.

48) BENVENISTE 1961, pp. 146-150

و نیز ← Sims-Williams 1973, p. 95, n. 1

۴۹) برای مثال، دو واژه bagalaggo، به معنای «عبادنگاه» و maliza، به معنای «دژ، قلعه» در سنگ‌نبشته دیده می‌شود.

۵۰) سنگ‌نبشته با این عبارت صریح و روشن خاتمه می‌یابد:

oti eimo miirozada nibixto pido ia šod [.]. a fromano .

به معنای «وم. (میروزه) این را نوشت به فرمان ش. (شُدیله)».

TURGUNOV, LIVSHITS and RIVELADZE 1981; HARMATTA 1986, p. 144

51) LIVŠIC-KRUQLIKOVA 1979, pp. 98-112.

به‌طور کلی، برای آگاهی از سنگ‌نبشته‌های دلبرجین ← KRUQLIKOVA 1976, 1979

۵۲) سیمز ویلیامز معتقد است که، به رغم وجود نام‌هایی نظیر öromozdo, bözano, borzmiro و نظایر آن در این دیوار نوشته، واژه‌هایی نظیر odo، به معنای «و»؛ kaldo، به معنای «کی، هنگامی که»؛ و malo، به معنای «اینجا» بلخی بودن زبان این نوشته‌ها را به اثبات می‌رساند. ← Sims-Williams 1989a, p. 346. متن این سنگ‌نبشته‌ها را لیوشیتس و دانشمندان دیگر در B. STAVISKIJ, ed., *Materiale sovmetnoi arkeologičeskoj ekspeditsii na Kara-Tepe 2-4, Moscow 1969, 1972, 1975.* منتشر کرده‌اند.

سنگ‌نشته‌های مشابهی نیز در افراسیاب^{۵۳}، شتیل (Shatial) و هونزه هلدی کیش (Hunza Haldeikish) در شمال پاکستان^{۵۴}، پیدا شده است که بسیار کوتاه و مختصرند. سنگ‌نشته‌هایی نسبتاً متأخر، به خط تحریری بلخی، در درهٔ توچی (tochi) در پاکستان) متعلق به قرن نهم میلادی، و جغتو (Jagatū) در مرکز افغانستان) و اوروزگان (Uruzgān) در جنوب شرقی افغانستان) پیدا شده است که به زحمت قابل خواندن و شرح و تفسیرند. از دو کتیبهٔ مکشوف در جغتو، یکی حاوی عبارت قالبی (ورد) نام سه گوهر (namōo boda, namōo dauarma, namōo sagga) است و به نظر می‌رسد که، در آن، متنی به زبان هندی و به خط بلخی آمده است: دیگری کتیبه‌ای است تقریباً ناخوانا^{۵۵}. برای تکمیل این مبحث، باید از صدف بلخی^{۵۶} و تکه‌های گلدان‌های نوشته‌داری یاد کرد که در محل‌های مختلف به دست آمده است^{۵۷}.

چنان که اشاره رفت، بیشتر سنگ‌نشته‌ها سالم نمانده و بسیاری از متون آنها یا نامفهوم‌اند یا به دشواری می‌توان آنها را ترجمه و تفسیر کرد. در بعضی از آنها، واژه‌ها و تکوازهایی که در کتیبهٔ نوکونزوک آمده تمیز داده می‌شود.

دست‌نوشته‌ها

در میان دست‌نوشته‌های زبان بلخی، فقط یک سند دارای اهمیتی زبان‌شناختی همسنگِ متنِ سنگ‌نشتهٔ سرخ‌کتل است. این سند (M 1224)، که تک‌برگی از دست‌نوشته‌ای است به خط مانوی، در سال ۱۹۵۸، در مجموعهٔ آلمانی ترفان، از خوچو (Qocho)، کشف شده

۵۳) برای آگاهی بیشتر ← Livšic, Ibid, 4, p. 50, n. 16

۵۴) حدود ۱۰ سنگ‌نشته پیدا شده که متن دو تای آن را هومباخ منتشر کرده است. ←

Humbach 1980, pp. 210-220

۵۵) برای آگاهی بیشتر ← Davary 1982, pp. 68-75

۵۶) قطعه‌ای منحصر به فرد از متنی با حروف آرامی که روی صدف حک شده و تاکنون منتشر نشده است. این صدف هلنی در محل «آی خانم» به دست آمده است. زبان این قطعه، به نقل از لیوشیتس، ممکن است آرامی یا بلخی باشد. ← Livshitz 1979, p. 165 a

۵۷) علاوه بر فهرست داوری در واژه‌نامهٔ بلخی (ص ۸۲ به بعد)، سیمز ویلیامز از منابع زیر نام می‌برد: Livšic 1979, 95-97; Staviskij 1975, pl. 14-15 (cf. Livšic, Ibid, 50-53); Pidaev 1982, 10, 40-42; Litvinskij-Sedov 1983, 225, pl. 20.

ولی هنوز به طور کامل انتشار نیافته است.^{۵۸} تاریخ نگارش این قطعه گران بها و منحصر به فرد احتمالاً بین قرن های ۷ و ۹ میلادی است. متن در پشت و روی صفحه ای نوشته شده: روی صفحه تا حدود زیادی خوانا و قابل فهم و ترجمه است، اما پشت آن تقریباً ناخواناست. در آن، واژه ها و صورت های دستوری جدید بسیاری دیده می شود.^{۵۹}

از آن جا که الفبای مانوی پیش از الفبای یونانی توانایی ارائه نظام صامت های زبان بلخی را دارد، صورت املائی مانوی واژه هایی که در آثار بلخی به خط یونانی نیز دیده می شوند (نظیر 's=aso به معنای «از»؛ t'd=tado به معنای «آنگاه، سپس»)، درباره نظام آوایی اطلاعات گران بهایی به ما می دهد.

هشت طومار دست نوشته^{۶۰} به خط یونانی-بلخی، که تاکنون شناخته شده و از آسیای مرکزی به دست آمده اند، چندان ناقص اند که بر معلومات ما در زبان بلخی چیزی نمی افزایند. یکی از این دست نوشته ها، احتمالاً متعلق به قرن چهارم، در لوآن (Lou-lan) پیدا و به خط تحریری یا شکسته نگاشته شده است. هفت دست نوشته دیگر، که از توئوق (toyoq)، در ناحیه ترخان ترکستان چین، به دست آمده، احتمالاً متعلق به قرن های هفتم تا نهم است. یکی از این قطعات، به احتمال قوی، دارای محتوای بودایی است.^{۶۱} گرشویچ معتقد است که وجود این دو قطعه دینی مانوی و بودایی حاکی است از وجود مراکز تجاری آسیای مرکزی، یعنی ترکستان چین، که مهاجرنشینان بلخی را نیز پناه داده است. این مراکز مهاجرنشین های سغدی را، از حدود قرن چهارم میلادی به بعد، در پناه گرفته بودند. در این مهاجرنشین ها، فعالیت های ادبی بلخیان و سغدیان باید

۵۸) برای آگاهی بیشتر ← GERSHEVITCH 1980 [1984]؛ نیز ← HENNING 1960, p. 55, n. 8؛ همچنین Boyce 1960, p. 150, no. 92 ←

۵۹) چند نمونه از این صورت های جدید دستوری به شرح زیر است: lht، به معنای «دادن»؛ xwyn-، به معنای «خواندن، صدا زدن»؛ z'ydym، به معنای «من آمده ام». ← Sims-Williams 1989b, p. 232

۶۰) همه این هشت قطعه را هومباخ منتشر کرده است. ← Humbach 1967, pl. 28-32

گرشویچ، در قرائت و ترجمه این قطعات، به نتایج جدید و پیشرفت های مهمی رسیده است. ←

Gershevitch 1967, pp. 37-56

و داوری نتایج حاصله را در کتاب خود منظم کرده و تحت قاعده در آورده است. ←

DAVARY 1982, pp. 115-128.

۶۱) از روی واژه هایی نظیر rakšazanošao، به معنای «پادشاه راکشه ها»؛ می توان بودایی بودن متن را حدس زد.

نیز ← Gershevitch 1967, p. 40, n. 18؛ هم چنین ← Livshitz 1969, p. 62

مقارن یک‌دیگر ادامه یافته باشد؛ یعنی زمانی ادبیات دینی بودایی و مانوی به زبان بلخی میانه نیز در آسیای مرکزی رایج بوده است و آثار بودایی شاید از صومعه‌های بامیان در سرزمین اصلی بلخ نشأت گرفته باشد.

اعلام کشف دست‌نوشته‌هایی بر پوست درخت غان، که در کمپرتپه پیدا شده است، پیش‌رفت‌های آتی در فهم زبان بلخی را نوید می‌دهد.^{۶۲}

آثار مکتوب بلخی را، به دلیل شباهت خط یونانی تحریری پیوسته یا شکسته آنها با نوشته‌های روی سکه‌های هفتالی، قبل از سال ۱۹۶۰، به مسامحه، آثار هفتالی یا کوشانی-هفتالی می‌نامیدند.^{۶۳}

شواهد غیرمستقیم

به اندک آثار بازمانده از زبان بلخی که شرح آن گذشت، شمار درخور توجهی وام‌واژه بلخی در سایر زبان‌های شناخته شده را باید افزود که خود گروه دیگری از واژگان را به دست می‌دهد. من باب مثال، سیمز ویلیامز واژه‌هایی نظیر *xidēv* (خدو فارسی) از واژه بلخی *xoadēo*، به معنای سرور، و نام خاص *Vagámaregá* در زبان پراکرتی را - که از *bago*، به معنای خدا، و *marēgo*، به معنای خادم، تشکیل شده - شناسایی کرده است.^{۶۴}

نظام نوشتاری بلخی

زبان بلخی یگانه زبان ایرانی میانه است که نظام نوشتاری آن بر الفبای یونانی نهاده شده است. دو قرن تسلط فرهنگ یونانی بر سرزمین بلخ مانع ادامه سنت ایرانی دوران هخامنشی در آن شد. در این دوره، هر گونه سنت نوشتاری ایرانی برکنار ماند. وجود

(۶۲) برای آگاهی بیشتر ← Riveladze 1984

(۶۳) وجه مشترک میان آثاری که، به مسامحه، تحت عنوان «کوشانی-هفتالی» طبقه‌بندی شده‌اند الفبای آنهاست که به نظر می‌رسد از یونانی مشتق شده باشد و نیز ناحیه مشترک که این آثار متعلق بدان است یعنی افغانستان. تردیدهایی که در قرائت و تعبیر این الفبای یونانی-بلخی وجود دارد، نه تنها تصمیم درباره قرائت صحیح کلمات بلکه درباره هویت خود زبان به کار رفته را دشوار می‌سازد. در برخی موارد، به نظر می‌رسد که این زبان ایرانی است. در بعضی موارد دیگر محتمل است ایرانی باشد یا نباشد ← در سدن، (ترجمه احمد تقضلی)، ص ۲۱.

کتیبه‌های یونانی در مکان‌های عمومی، در شهری واقع در آی خانم، حکایت از آن دارد که حاکمان یونانی قلمرو خود را با زبان و خط یونانی اداره کرده‌اند و، در مدت فرمانروایی آنان، زبان بلخی، در این ناحیه، احتمالاً به صورت زبانی بومی و فقط در محاوره کاربرد داشته است (همانند فارسی دری طی دو قرن پس از غلبه اعراب بر ایران). هنگامی که حکومتی ایرانی توانست اداره سرزمین بلخ را به دست گیرد، بلخیان به احیای اعتبار از دست رفته زبان خود پرداختند و الفبایی را که در خواندن و نوشتن زبان یونانی به کار می‌رفت، برای نوشتن زبان بلخی، آماده ساختند و به کار بردند. همه متون بلخی، به جز یگانه دست‌نوشته مانوی، به خط یونانی نگاشته شده است.

هیون تسانگ (Hsüan tsang)، جهان‌گرد چینی قرن هفتم میلادی، در سفر به تخارستان (۶۲۹ میلادی)، الفبای زبان آن ناحیه را دارای ۲۵ حرف دانسته و اشاره کرده است که این خط از چپ به راست نوشته می‌شده است. به نظر گرشویچ، تردیدی نیست که بلخیان حرف *p* را بر الفبای یونانی افزوده‌اند تا با آن آوای «*s*» را نشان دهند. از آن‌جا که حروف یونانی برای نوشتن زبانی ایرانی آمادگی کامل ندارد، بلخیان برخی از کاستی‌ها را با ابداع [š] و کاربرد *u* (upsilon) برای نشاندن دادن آوای [h] جبران کردند.^{۶۵}

در خط بلخی، همانند زبان یونانی، اعداد با حروف الفبا و معمولاً با افزودن علامت‌های تمایزدهنده نشان داده می‌شوند.

در این خط، دو صورت متمایز اصلی می‌توان یافت:

۱: صورت راست گوشه یا خط مربوط به بناهای یادبود (سنگ‌نبشته‌های بزرگ داشت) که در همه سنگ‌نبشته‌های مهم و سکه‌های دوره کوشانی به کار رفته است ← جدول.
این شیوه کتابت، که نسبتاً روشن و قابل فهم است، از گونه خاصی از خط تحریری یونانی مشتق است که، به نظر گرشویچ، در ایران کاربرد داشته است.^{۶۶}

۶۵) به نظر سیمز ویلیامز (Ibid, p. 347)، نکات مبهمی نظیر کاربرد *i* (iota) برای *i* و *ī* و *y* و *o* (omicron) برای *u* و *ū* و *w* و *a* (alpha) برای *[a]* و *[ā]* همچنان باقی است. وی احتمال می‌دهد که، به دلیل فقدان نشانه‌ای خاص برای صامت‌های مرکب یا سایشی-انسدادی‌ها، *s* (sigma) و *z* (zeta) برای *c* (ts) و *dz* و در عین حال برای *s* و *z/z̄* به کار می‌رفته‌اند.

۶۶) نخستین گواه این مدعا سندی است که متعلق به قرن اول پیش از میلاد از اورامان، در مغرب ایران، کشف شده و این نوع خط در آن به کار رفته است. ← Gershevitch 1993, p. 1257

۲: صورت تحریری پیوسته یا شکسته که احتمالاً از خط بنای یادبود مشتق شده است. این خط بر روی بشقاب سفالی ترمذ^{۶۷} و بر سکه‌های کوشانی و در برگردان بلخی کتیبه سه زبانۀ دشت ناوور دیده می‌شود ← جدول (در آثار دوره پس-کوشانی، فقط این شیوه

جدول حروف بلخی-یونانی و ارزش آوایی تقریبی آنها^{۶۸}.

	شکل نویسه‌ها		ارزش آوایی تقریبی
	خط راست گوشه	خط تحریری یا پیوسته	
α	Α	α	a, ā, initial ə-
β	Β	β	b, β
γ	Γ	γ	g, γ (γγ = [ŋg])
δ	Δ	δ	d
ε	Ε Ε	ε	e (ει = [ī])
ζ	Ζ Ζ	ζ	z, ž, dz
η	Η Η	η	ē (final -ηιο = [-ē])
θ	Θ Θ	θ	θ
ι	Ι Ι	ι	y, i, ī
κ	Κ Κ	κ	k
λ	Λ Λ	λ	l
μ	Μ Μ	μ	m
ν	Ν Ν	ν	n
ο	Ο Ο	ο	w, u, ū, o, ə, Ø
π	Π Π	π	p
ρ	Ρ Ρ	ρ	r
σ	Σ Σ	σ	š
τ	Τ Τ	τ	s, ts, dz
υ	Υ Υ	υ	t
φ	Φ Φ	φ	h (ou = [uh] or [ū])
χ	Χ Χ	χ	f
ω	Ω Ω	ω	x
			ō

۶۷) برای اطلاع بیشتر ← Livshitz 1979, p. 166, n. 17.

۶۸) به نقل از Sims-Williams 1989b, p. 233.

کتابت به کار رفته است). رمزگشاییِ خط تحریریِ پیوسته بسیار مشکل بوده است، ولی نتایج کوشش‌های گرشویچ^{۶۹} می‌توان گفت که از قبول عام بهره‌مند است.^{۷۰} یگانه دست‌نوشته بلخی به خط مانوی احتمالاً حاکی از آن است که بلخیان مانوی، نظیر برادرانِ سغدیِ خویش، متون دینی خود را فقط به خط مانوی می‌نگاشته‌اند.^{۷۱} خط مانوی این دست‌نوشته دارای همان حروفی است که در خط سغدی مانوی به کار رفته است. دو حرف *g* و *l* بدان افزوده شده است که گرشویچ آنها را به صورت *g* برابر با *z* و *l* برابر با *z* حرف‌نویسی می‌کند ولی نقش نقطه‌های بالای خط مشخص نیست.

تاریخچه مطالعات زبان بلخی

مطالعه و بررسی ادبیات بلخی، به تازگی، دوران نوجوانی را پشت سر گذاشته است. اندک شمار بودن متن‌ها، ناقص یا ناخوانا بودن بیشتر آثار موجود و دشواری قرائت و ترجمه آنها زبان بلخی را به صورت حوزه‌ای گسترده برای تحقیق و پژوهش در می‌آورد. در این زمینه، غالباً نمی‌توان، به آسانی، میان خیال‌پردازی و کار عالمانه مرز کشید و، از آنجا که به چنین مرزی چه بسا توجه نشود، بهتر است که به قرائت و تفسیر تنها یک دانشمند در هر متن اکتفا نشود.

نام زبان بلخی و اساساً کلید فهم آن را، بیش از هر کس دیگر، به هنینگ^{۷۲} مدیونیم. وی زبان مادری فرمان‌روایان کوشانی را - بر اساس بررسی سه نام هویشکا و سلف او، وازیشکا *vāziška*، و سلف وی، کنیشکای نامدار - به نام زبان بلخی شناسایی کرد. هنینگ نشان داد که جزء پایانی این سه نام (*-iška*) شناسه‌ای است که تنها از طریق تحوّل

GERSHEVITCH 1967, pp. 37-56 (۶۹)

(۷۰) بسنجید با: HUMBACH 1970, pp. 45-47 DAVARY 1982, pp. 45-51

البته باید خاطر نشان ساخت که هنینگ، پیش از گرشویچ، به تمایز نسبی میان *a*، *δ* و *o* پی برده بود. -

HENNING 1962, p. 335.

(۷۱) با سنجش دو قطعه متن دینی به زبان بلخی، احتمالاً از آثار بلخیان آسیای مرکزی که در ترفان پیدا شده است، شاید بتوان گفت که پیروان بلخی سه دین اصلی در آسیای مرکزی - بودایی، مانوی، مسیحی - مانند سغدیان پیرو این سه دین، سه خط مختلف یعنی یونانی، مانوی و احتمالاً سریانی (گرچه تاکنون متنی به زبان بلخی و خط سریانی کشف نشده است) را برای نوشتن متون دینی خویش اختیار کرده بودند.

(72) HENNING 1960

آوایی، مختص زبان بلخی، قابل فهم و معنی دار می‌گردد.^{۷۳}
گفتیم که بررسی جدی سکه‌های کوشانی از اواخر قرن نوزدهم آغاز شده است.^{۷۴} اما، با کشف کتیبه نوکونزوک در سال ۱۹۵۷ به همت هیئت باستان‌شناسی فرانسوی در افغانستان، بررسی زبان بلخی وارد مرحله تازه‌ای شد. آندره ماریک، نخستین بار در سال ۱۹۵۸، این سنگ‌نبشته را با عنوان کتیبه بزرگ کنیشکا منتشر کرد.^{۷۵} انتخاب این عنوان ناشی از اشتباهی در ترجمه بخشی از متن سنگ‌نبشته است که نام کنیشکا در آن آمده است. بنویست دو تحریر دیگر از همین سنگ‌نبشته را، که دارای گونه‌های املایی درخور توجهی است، منتشر ساخت.^{۷۶} در مسائل مهم زبانی و تاریخی و تقویمی که در کتیبه سرخ کتل مطرح شده است، دانشمندانی بحث و اظهار نظر کردند که هیننگ و گرشویچ راهنمای آنان بودند.^{۷۷} هیننگ کلید ترجمه این متن را، با شناسایی بسیاری از

73) Idem 1965, p. 84

۷۴) از میان مراجعی که بیشتر به صورت پراکنده است این منابع یادکردنی‌اند:
الف) سکه‌ها

E. HERZFELD, *Kushano-Sassanian coins*, Memoirs of the Archaeological Survey of India, No. 38, 1930; H. JUNKER, "Die hephthalitischen Münzinschriften", *SPAW* 1930, 641-661; A.D.H. BIVAR, "the Kushano-Sassanian coin series", *Journal of the Numismatic Society of India* 18, 1956, 13-42; *Kushan and Kushano-Sassanian Seals and Kushano-Sassanian Coins (Sassanian Seals in the British Museum)*, 1968; R.B. WHITEHEAD, "Multan: the House of Gold", *Numismatic Chronicle* 1937, 60-72; J. WALKER, *A Catalogue of the the Arab-Sassanian Coins*, 1941; R. CHIRSHMAN, «Les Chionites-Hephthalites», in *Mémoires de la Délégation Archéologique Française en Afghanistan* XIII, 1948; R. CURIEL and D. SCHLUMBERGER, «Trésors monétaires d'Afghanistan», in *Mémoires de la Délégation Française en Afghanistan* XIV, 1953.

ب) مهرها

R.B. WHITEHEAD, "Notes on the Indo-Greeks, Part III", *Numismatic chronicle* 1950, 231-232.
R. CHIRSHMAN, "Une intaille hephthalite de la collection de Mrs. Newell", *Numismatic Chronicle* 1953, 123-124. A.D.H. BIVAR, "Notes on Kushan cursive Seal Inscriptions", *Numismatic Chronicle* 1955, 203-210. 75) MARICQ 1958 76) BENVENISTE 1961.
77) HENNING 1956, 1960, 1965; GERSHEVITCH 1963; GERSHEVITCH 1966.

از میان نوشته‌های متعدّد دیگر درباره کتیبه سرخ - کتل، مقاله‌های زیر را می‌توان نام برد:

A. MARICQ, "Bactrien ou Etéo-Tokharien?", *JA* 248, 1960, 161-166.
H. HUMBACH, *Die Kaniska-Inschrift von Surkh Kotal, ein Zeugnis der Jüngereren Mithraismus aus Iran*, 1960; *Baktrische Sprachdenkmäler*, I-II, 1966-67.

واژه‌های معمولی زبان بلخی، در اختیار پژوهندگان قرار داده است. پژوهش‌های بعدی دربارهٔ زبان بلخی و دیگر آثار آن، اعم از سنگ‌نبشته و دیوار نوشته و نسخه‌های خطی، را گرشویچ^{۷۸}، لیوشیتس^{۷۹}، هرمته^{۸۰}، کامنسکی^{۸۱} و سیمز ویلیامز^{۸۲} پی گرفته‌اند. طی تاریخ کوتاه مطالعات زبان بلخی، هومباخ^{۸۳} و داوری^{۸۴}، هر یک، به تدوین مجموعه‌ای از کلیهٔ متن‌های شناخته شده به خط یونانی-بلخی پرداختند. هر دو مجموعه حاوی مدارکی گران‌بهاست که دستیابی به منابع را آسان و راحت می‌سازد؛ اما، از این مدارک، به توصیهٔ سیمز ویلیامز، باید با احتیاط استفاده کرد.

ویژگی‌های زبان بلخی

زبان بلخی در عداد زبان‌های ایرانی گروه شمال شرقی است. برخی از ویژگی‌های تحول

→ M. MAYRHOFFER "Das Bemühen um die Surkh-Kotal Inschrift", *ZDMG* 112, 1962, 325-344.

A.D.H. BIVAR, "The Kaniska dating from Surkh-Kotal", *BSOAS* 26, 1963, 498-502.

J. HARMATTA, "The Great Bactrian inscription", *AAnth* 12, 1964, 373-471; "Minor Bactrian Inscriptions", *AAnth* 13, 1965, 149-205.

O. HANSEN, "Zur Sprache der Inschrift von Surh-Kotal", *Indo-Iranica, Mélanges présentés à Georg Morgenstierne à l'occasion de son soixante-dixième anniversaire*, 1964, 89-94.

R. Göbl, *Die drei Versionen der Kaniska-Inschrift von Surkh Kotal*, 1965 (Österreichische Akademie der Wissenschaften, phil.-hist. Klasse, Denkschriften 88, 1).

G. MORGENSTIERNE, 1970. 78) GERSHEVITSH 1967.

79) LIVSHITZ 1969; Idem 1976. 80) HARMATTA 1964; Idem 1969; Idem 1986.

۸۱) کامنسکی، در اثری تحقیقی، تحلیلی جامع از تمامی مطالعات انجام شده دربارهٔ زبان بلخی ارائه کرده است ← Steblin-Kamenskii 1981

82) Sims-Williams 1973; 1985.

مقالات ذیل نیز دربارهٔ کتیبه‌ها و نسخه‌های خطی در خور ذکرند:

F.W. THOMAS, "A Tokharī (?) MS", *JAOS* 64, 1944, 1-3.

O. HANSEN, "Die Berliner Hephthalitenfragmente", in F. Altheim, *Aus Spätantike und Christentum*, 1951, 78-103; "Ein neues Hephthalitenfragment", pp 20, 1951, pp 361-366.

A.D.H. BIVAR, "The Inscriptions of Uruzgan", *JRAS* 1954, 112-118.

R. CURIEL, "Inscriptions de Surkh-Kotal", *JA* 243, 1954, 189-205.

شایان ذکر است که گوپل اثری کامل و چهار جلدی به آثار زبان‌های ایرانی میانه (پهلوی، سغدی، بلخی)؛ که متعلق به دورانی میان نیمهٔ قرن چهارم تا نیمهٔ قرن هشتم میلادی است، اختصاص داده است. ← Göbl 1967

83) Humbach 1966-1967

84) Davary 1982.

نظام آوایی آن، نظیر تحول صامت‌های انسدادی *b و *g ی ایرانی باستان به β و γ ی سایشی یا تحول *d ابتدا: δ و بعد به l (نظیر همان تحولی که در زبان‌های پشتو و بیدغه - مونجی اتفاق افتاده است)، یا تحول *xt به γd - حکایت از این معنی دارد^{۸۵}. در زبان بلخی، از نظر ساخت واژه‌ای و نحوی، شباهت‌هایی با زبان سغدی دیده می‌شود. (من باب مثال، پسوند مؤنث -anzo در واژه rakšazano، که در متن‌های بلخی به خط یونانی آمده است، برابر است با پسوند -nc در زبان سغدی^{۸۶}). اما این زبان، به طور کلی، با زبان‌های غربی ایرانی قرابت بیشتری دارد (من باب مثال، کاربرد i، در متن‌های بلخی به خط یونانی، به عنوان تکواژ نشانه اضافه، همانند زبان فارسی؛ یا وجود ساختی نظیر lh-، به معنای «دان»، و l'hw'n، به معنای «هدیه»، که در متن بلخی به خط مانوی آمده است، در مقایسه با dh- و d'hw'n ی پارسی).

باز می‌گردیم به گفته هنینگ که جای حقیقی زبان بلخی را در سرزمین بلخ تعیین کرده است^{۸۷}:

نظام آوایی زبان بلخی

به دلیل ماهیت مواد مکشوفه، از نظام آوایی زبان بلخی بیش از دیگر جنبه‌های آن آگاهیم. وجود متن‌هایی به دو خط متفاوت (یونانی-بلخی و مانوی)، به خصوص، در این زمینه راه‌گشاست. در این جا، برای آشنایی اجمالی با نظام آوایی زبان بلخی، به ذکر چند نمونه اکتفا می‌شود. وجود صورت‌هایی مانند l'βdɪ به معنای «داور»؛ $\gamma w g$ ، به معنای «یک»؛ $\gamma \beta$ به معنای «آب»؛ و γw ، به معنای «گاو»، در متن‌های بلخی به خط مانوی، نمودار آن است که تحول صامت‌های انسدادی ایرانی باستان در این زبان به یک‌سان نبوده است: هم‌چنان که گفته شد، *b و *g به β و γ ی سایشی و *d، از طریق δ ، به l تحول یافته است؛ *t و *k ی میانی واک‌دار و به δ و γ تبدیل شده است؛ اما *p، از طریق

۸۵) برای مثال، واژه‌هایی نظیر $\beta r g$ ، به معنای «میوه» و γw ، به معنای «گاو» (در متن بلخی به خط مانوی) و lizo به معنای «دژ، قلعه» (در متن‌های یونانی-بلخی).

86) - GERSHEVITCH 1961, § 1043-8

۸۷) زبان بلخی، در محلی میان مهل زبان‌های پشتو و بیدغه-مونجی، از یک‌سو، و مهل زبان‌های سغدی، خوارزمی و پارسی، از سوی دیگر، قرار دارد یعنی در مکان بحق و طبیعی خود در بلخ - HENNING 1960, p 47

*b، به صورت β درآمده است. پس، در زبان بلخی، احتمالاً صامت سایشی δ وجود ندارد، در حالی که صامت‌های *b و *t یا *d یا *k یا *g، بعد از غنه‌ای‌ها، به δ ، g و d تبدیل می‌شود. * θ ی ایرانی باستان در واژه‌های θa ، و θo ، به معنای «بنابر این، چنین» (در سنگ‌نبشته سرخ کتل) باقی مانده است؛ اما، در واژه‌های $lh-$ ، به معنای «دادن»، و $l'hw'n$ ، به معنای «هدیه»، در دست‌نوشته مانوی که متأخرتر است، به h بدل شده است. نظام آوایی زبان بلخی از فرایند رایج زبان‌های ایرانی میانه، مانند حذف واکه میانی^{۸۸}، ادغام^{۸۹}، تک صوتی شدن^{۹۰} و کامی شدن^{۹۱}، تأثیر پذیرفته است. ɪ ، مصوت ایرانی باستان، از میان رفته و، بر اساس بافت آوایی، به صورت ir یا iar (مانند $oQlayvo$ [orlagno] که همان $Və\theta\theta rayna$ - بهرام - است) درآمده است.

مصوت‌های کوتاه u ، a و i و مصوت‌های بلند \bar{a} ، \bar{e} ، \bar{o} در جایگاه‌های آغازی و میانی دیده می‌شوند. اما، برای مصوت‌های o و e و \bar{a} به ندرت می‌توان شاهدی یافت. اظهار نظر درباره مصوت‌های پایانی، به خصوص در واژه‌های چند هجایی، مشکل است. اما، به طور کلی، تقلیل مصوت‌های پایانی، که حاصل ساده شدن نظام صرفی باستانی است، در این زبان، همانند دیگر زبان‌های دوره میانه، دیده می‌شود^{۹۲}.

نظام صرفی زبان بلخی

در زبان بلخی، همانند دیگر زبان‌های ایرانی میانه، تحوّل نظام صرفی رونید ساده شدن از دوره باستانی به دوره میانه را به وضوح نشان می‌دهد. اسم، در این زبان، دارای دو شمار مفرد و جمع (شناسه جمع در متن‌های بلخی به خط یونانی $-ano$ و در دست‌نوشته مانوی $n^{(o)}$ است) و دو جنس مؤنث و مذکر است^{۹۳}. در سگه‌ها و سنگ‌نبشته‌ها تا دوران هویشکا، بقایای نظام صرفی باستانی در دو حالت فاعلی و غیرفاعلی (مفرد و جمع) دیده

88) syncope

89) contraction

90) Monophthongization و یا به معنای تبدیل به مصوت ساده (غیر مرکب) شدن

91) Palatalization

۹۲) برای آگاهی بیشتر از نظام آوایی زبان بلخی ->

MORGENSTIERNE, 1970, pp. 125-131; STEBLIN-KAMENSKĀ, 1981, pp. 335-41, SIMS-WILLIAMS, 1985, pp. 111-116.

۹۳) برای مثال، در سنگ‌نبشته سرخ کتل، ماده مونث باستانی مختوم به $-e$ ، یعنی $*dizā-$ ، به دو صورت $\lambda i\zeta o$ [lizo] و $\lambda i\zeta a$ [liza] آمده است.

می شود.^{۹۴}

در زبان بلخی، دو حرفِ تعریفِ مذکر (mo|μo) و مؤنث (ma|μa)، مشتق از صورتِ imā-ی باستانی، به کار می رود. ضمیر موصولی -yā* ی باستانی (به دو صورتِ مذکر [i] 1 و صورتِ مؤنث [ia] 1a در زبان بلخی) نقش دوگانه حرفِ تعریف و تکواژِ نشانه اضافه را در این زبان بر عهده دارد.

صرف فعل در زبان بلخی، که از آن آگاهی اندکی داریم، در مجموع، دارای نظامی مشابه زبان های ایرانی میانه غربی است. صیغه های مضارعی که بر اساس ماده مختوم به -aya* ساخته شده است فقط در متن های متأخر دیده می شود (مثلاً lhyyd، به معنای «می دهد» و xwynynd به معنای «می خوانند»). صیغه سوم شخص مفرد ماضی، که فقط از ماده ماضی تشکیل شده است (مثل qyrd به معنای «ساخت، کرد» در دست نوشته مانوی)، با بسامد بسیار آمده است. در شخص های دیگر، صورت ماضی، با کمک فعل ربط، به صورت متصل ساخته می شود (نظیر ʔydyd^{ʔz}، به معنای «من آمدم» در دست نوشته مانوی). نکته درخور توجه دیگر ساخت ماضی افعال متعددی است که، در آن، عامل برابر با فاعل واقعی (منطقی) و مفعول واقعی (منطقی) برابر با فاعل دستوری است (ساخت ارگاتیو). (نظیر τὰδ- πλο εἶηο σὰδο χαυδο به معنای «آنگاه او این چاه را کند»، در متن بلخی به خط یونانی).

از حیث ساخت واژه ها، زبان بلخی به زبان های نواحی شرقی، مثل سغدی و خوارزمی، و غربی، مثل پارسی، بسیار نزدیک است. برای مثال، می توان از کاربرد -d' برای ساختن ماده ماضی ثانویه یا جعلی (نظیر wyn'd، به معنای «دید»، در دست نوشته مانوی) نام برد که با 't در زبان سغدی و -d' در زبان پارسی قابل قیاس است.

۹۴) شناسه های مربوط به نظام صرفی دو حالتی به شرح زیر است:

فاعلی	فَاعِلِي
صورت مفرد	-o
صورت جمع	-e
غیر فاعلی	غَيْرِ فَاعِلِي
	-i/-e
	-ano

کاربرد این شناسه ها هماهنگ، منسجم و همیشگی نیست. در ضمیر شخصی اول شخص مفرد نیز، این دو حالت صرفی به صورت 'z (صورت فاعلی در دست نوشته مانوی) و [mano]μavo (صورت غیر فاعلی در متن یونانی-بلخی) دیده شده است. برای توضیح بیشتر ←

ویژگی‌های نحوی در زبان بلخی

در این بخش، زبان بلخی، در اشتراک با زبان سغدی، دارای ساخت‌هایی متمایز است. برای مثال، در سراسر متن سنگ‌نبشته سرخ کتل، پی‌واژه *uti*، به معنای «بنا بر این، از این رو»، (di- و do- در زبان بلخی) به نخستین واژه یا عبارت هر بند می‌چسبد و ترکیباتی نظیر kaldi, kaldo، به معنای «هنگامی که، کی» پدید می‌آورد (برابر با kōwty در زبان سغدی).^{۹۵}

عناصر بیگانه در زبان بلخی

در بادی نظر، انتظار می‌رود که عناصر یونانی بسیاری در زبان بلخی وجود داشته باشد. اما طرفه این که زبان بلخی، صرف نظر از الفبا، عناصر اندکی را از زبان یونانی اقتباس کرده است. به نظر سیمز ویلیامز، واژه Gorpiaiou و اسامی خدایانی چون Hēphaistos، Selēnē و Nanaia، Hēlios، بیش از آن که واژه دخیل باشند در مجموعه واژگان بیگانه قرار دارند.^{۹۶}

پسوند -šk، که به خصوص در اسامی خانواده سلطنتی کوشانی بسیار به کار رفته است (نظیر Bazēško, ooēški, kanēško)، به نظر سیمز ویلیامز، عنصری غیر ایرانی است از بقایای زبانی که تخاریان با خود به سرزمین بلخ آوردند.^{۹۷}

وجود نام خدایان هندی بر روی سکه‌های کنیشکای اول و هویشکا نیز درخور توجه است. دست‌نوشته‌های متأخر زبان بلخی، همانند دیگر متن‌هایی که از آسیای مرکزی به دست آمده است، دارای واژه‌های دخیل هندی (بودایی) بسیار است. واژه‌هایی نظیر mwwl، به معنای «ریشه» و pwwn، به معنای «شایستگی» (در دست‌نوشته مانوی) از آن جمله است.

۹۵) برای توضیح بیشتر ← Sims-Williams 1973, pp. 95-99

۹۶) برای مثال، عنوان xoadēo، به معنای سرور (در متن‌های یونانی-بلخی)، و صورت‌های سغدی xwt'w و فارسی میانه xwadāy و جز آن، که از صورت -xwa*، به معنای «خود»، و صورت‌های گوناگون -taw*، به معنای «توانا بودن»، ساخته شده‌اند نوعی ترجمه قرضی واژه یونانی auto-krātōr است. ← Meiller 1911.

۹۷) شباهت این پسوند را با پسوند -ške (و صورت مؤنث -ska) در زبان کوچی‌ها Kuchean (تخاری گروه B)، که بارزترین و ندر اسم ساز در آن زبان است، به دشواری می‌توان تصادفی دانست. برای توضیح بیشتر ←

Krause 1953؛ نیز ← Ivanov 1967؛ نیز ← Sims-Williams, 1989a, p. 348-349

به رغم وجود واژه‌های یونانی و هندی و تخاری و جز آنها در زبان بلخی و نیز به رغم کاربرد الفبای یونانی در کتابت متون بلخی، این زبان، در آثار باقی مانده، زبانی ایرانی جلوه می‌نماید که خصایص بارز خود را به ظهور رسانده و تأثیر خود را بر زبان فارسی دری به جا نهاده است. نویسندگان، از دیرباز، از زبان بلخی به عنوان زبانی مستقل و شناخته یاد کرده‌اند. این قول عام با این اظهار نظر مقدسی که «زبان بلخ بهترین زبان و مناسب نگارش است»^{۹۸} طبعاً تناقض دارد. ابن مقفع نیز، در تقسیم‌بندی زبان‌های ایرانی، توضیح می‌دهد که، از میان زبان‌های مردم خراسان و مشرق، زبان مردم بلخ بر زبان دری غلبه دارد.^{۹۹} این تناقض احتمالاً حاصل تحلیل رفتن زبان بلخی در فارسی دری است. در فرایند گم شدن نشان زبان بلخی، همانند زبان‌هایی دیگر نظیر آن، عناصری از آن زبان در فارسی دری به جا مانده است.

بازشناسی آثار این گونه زبان‌های گم شده در زبان زنده فارسی از طریق آثار بازیافته کهن و کوشش علمی و دقیق در راه درک و توصیف آنها میسر است. با پیدا شدن این نشانه‌های دوردست، چهره زبانی چون زبان بلخی از نو پدیدار و جایگاه حقیقی دیرین آن در برابر نظر مجسم می‌گردد. با این گونه تلاش‌هاست که بسیاری از اشارات کهن و یادگارهای پرابهام روشنی و صراحتی تازه می‌یابد و، در پرتو شناختی تازه، معانی و مفاهیم کهنه زنده می‌گردند. در این سیر تحول، که بر اثر تلاش همه جانبه علمی روشن می‌شود، چگونگی تکوین زبان فارسی و نیز گوشه‌هایی از واژگان و قواعد نحوی و فرهنگ ادبی این زبان و تأثیر مسلم زبان بلخی بر آن آشکار می‌گردد.

۹۸) مقدسی ج ۲، ص ۳۳۴-۳۳۵.

۹۹) ابن الندیم، الفهرست، ج ۱ ص ۱۳، به نقل از: علی اشرف صادقی ۱۳۵۷، ص ۲۱.

فهرست ماخذ

- مارکوارت: مارکوارت، یوزف، و فرود و آرننگ، ترجمه داود منشی‌زاده، مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، تهران ۱۳۶۸.
- ایرانشهر (بر مبنای جغرافیای موسی خورنی)، ترجمه مریم احمدی، انتشارات اطلاعات، تهران ۱۳۷۳.
- P. **BERNARD**, *Fouilles d'Al Khanoum IV: Les monnaies hors trésor. Questions d'histoire gréco-bactrienne*, Paris 1985.
- P. **BERNARD** and H.P. **FRANCFORT**, *Etudes de géographie historique sur la plaine d'Al Khanoum*, Paris 1978.
- E. **BENEVENISTE**, «Inscription de Bactriane», *JA* 249, 1961, 113-152.
- A.D.H. **BIVAR**, «The Kaniska dating from Surkh Kotal», *BSOAS* 26, 1963, pp.498-502; ed. *Corp. Incr. Iran.*, part3, vol. 6, portfolio I, London 1968, pl 4-10; «The Kušana trilingual», *BSOAS* 39, 1976, pp. 333-340; «The History of Eastern Iran» in *Camb. Hist. Iran* III, 2, Cambridge, 1983, pp.181-209.
- C.E. **Bosworth**, «Balḫ II. History from the Arab Conquest to the Mongols», *Encyclopædia Iranica* 1989, vol. III, pp. 588-591.
- M. **Boyce**, *A Catalogue of the Iranian Manuscripts in Manichean Script*, Berlin 1960.
- J. **Brough** «Nugae Indo-Sericae» in *W.B. Henning Memorial Volume*, ed. M. **Boyce** and I. **Gershevitch**, London 1970, pp.81-88.
- J. **Cribb**, «A Re-examination of the Buddha Images of the Coins of King Kaniska...» in
- آندراج: فرهنگ آندراج، محمد پادشاه متخلص به «شاد»، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، انتشارات کتابخانه خیتام، تهران ۱۳۳۵، ۷ جلد.
- بندهش: فرنیخ دادگی، بندهش، ترجمه مهرداد بهار، انتشارات طوس، تهران ۱۳۶۹.
- تفضلی، احمد: «شهرستان‌های ایران»، شهرهای ایران، ج ۲، به کوشش محمد یوسف کیانی، تهران، ۱۳۶۸. صص ۳۳۲-۳۴۹.
- دوسدن: مازک، «زبان‌های ایرانی میانه»، ترجمه احمد تفضلی، مجله بررسی‌های تاریخی، سال نهم، ش ۶، صص ۱-۵۴.
- علی‌اشرف صادقی: تکوین زبان فارسی، دانشگاه آزاد ایران، تهران ۱۳۵۷.
- فضائل بلخ، واعظ بلخی، فضائل بلخ، ترجمه عبدالله محمد حسینی بلخی (۱۳۶۶هـ)، به کوشش عبدالحی حبیبی، تهران ۱۳۵۰.
- متن‌های پهلوی: متن‌های پهلوی، گردآورده دستور جاماسپ جی و منوچهر جی جاماسپ آسانا، ج ۱ و ۲، بنیاد فرهنگ ایران.
- معجم البلدان: یاقوت بن عبدالله الحموی الرّومی البغدادی، معجم البلدان، ج ۱، بیروت ۱۹۷۶.
- مقدسی: ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، تهران ۱۳۶۱، ۲ جلد.

- Studies in Buddhist Art of South Asia*, Delhi 1985, pp.59-87.
- G.D. **DAVARY**, *Baktrisch. Ein Wörterbuch*, Heidelberg 1982.
- G.D. **DAVARY** & H. **HUMBACH**, «Die baktrische Inschrift IDN 1 von Dasht-e Nāwūr (Afghanistan)», *AAWL* 1976, Nr. I.
- G. **FUSSMAN**, «Documents épigraphiques kouchans», *BEFEO* 61, 1974, pp. 1-75.
- I. **GERSHEVITCH**, *A Grammar of Manichean Sogdian*, Oxford 1961; «Review of H. Humbach: Die Kaniška-Inschrift von Surkh-Kotal», *BSOAS* 26, 1963, pp. 193-196; «The Well of Baghlan», *AM*, New Series, 12, 1966, 90-109; «Bactrian Inscriptions and Manuscripts», *IF* 72, 1967, pp. 27-57; «Nokonzok's well», *Afghan studies* 2, 1979, pp. 55-73. «The Bactrian Fragment in Manichean Script», *AAntH* 28, 1980 [1984], pp. 273-280 «Bactrian Literature», *The Cambridge History of Iran*, 3(2), Cambridge 1993. pp. 1250-1258;
- Gh. **GNOLI**, *Zoroaster's Time and Homeland*, Naples 1980.
- R. **Göbl**, «Die Münzprägung der Kušan von Vima Kadphises bis Bahrām IV», in F. **Altheim** and R. **Stiehl**, *Finanzgeschichte der Spätantike*, Frankfurt am Main 1957, pp.173-256; *Dokumente zur Geschichte der iranischen Hunnen in Baktrien und Indien*, Wiesbaden 1967 (I: Katalog, II: Kommentare, III:Fototafeln, IV: Zeichentafeln); *System and Chronologie der Münzprägung des Kušanreiches*, Vienna 1984.
- F. **GRENET**, «Bactria in the Avesta and in Zoroastrian Tradition», *Encyclopædia Iranica*, 1989, vol. III, 4, pp.342-344.
- J. **HARMATA**, «The Great Bactrian Inscription», *Acta Antiqua Academiae Scientiarum Hungaricae* 12, 1964, pp.373-471; «The Bactrian wall - inscriptions from Kara - Tepe», in *Bud-dijskie pešery Kara-Tepe v starom Termeze*, 1969, pp. 82-125; «The Bactrian Inscription of Ayrtam», in *Studia Grammatica, Iranica Festschrift für Helmut Humbach*, ed. R. **Schmitt** and P.O. **Skjærvø**, Munich 1986, pp. 131-146.
- W.B. **HENNING**, «Surkh Kotal», *BSOAS* 18, 1956, pp. 366-367; «The Bactrian Inscription», *BSOAS* 23, 1960, pp.47-55; «A Bactrian seal - inscription», *BSOAS* 25, 1962, p. 335; «Surkh-Kotal und Kaniska», *ZDMG* 115, 1965, pp.75-87.
- H. **HUMBACH**, *Baktrische Sprachdenkmäler I-II*, Wiesbaden 1966-67; *Baktrian Seals*, MSS 25, 1969, pp. 65-74 «Kara Tepe-Tochi-Surkh Kotal», MSS 28, 1970, pp.43-50; «Die sogdischen Inschriften funde von oberen Indus (Pakistan)» *Allgemeine und vergleichende Archäologie*, Beiträge des Deutschen Archäologischen Instituts 2, 1980, pp. 201-228.
- V.V. **IVANOV**, «lazikovye dannye o proiskhozhdenii kushanskoi dinastii i tokharskaia problema», in *Narody Azii i Afriki*, 1967, 3, pp. 106-18, English summary on pp.234-235.
- A.V.W. **JACKSON**, *Zoroaster, the Prophet of Ancient Iran*, New York 1899, repr. 1965.
- Dastoor Hoshang **JAMASP**, *Vendīdād*, Bombay 1907, 2 vol.
- G.A. **KOSHLENKO**, *Drevneishchie gosudarstva Kavkaza i Srednej Azii*, Moscow 1984.
- F.M.P. **KOTWAL**, *The supplementary texts to the Šāyest Ne-šāyest*, Copenhagen, 1969.
- I.T. **KRUČLIKOVA**, ed., *Drevnyaya Bakriya*, 2 vols., Moscow 1976, 1979.
- W. **KRAUS**, *Ural-Altische Jahrbücher* 25, 1953, pp.11ff.

- Ktesias** *Die Persika des Ktesias von Knidos*, von Fried- rich Wilhelm **König**, Graz 1972.
- G. **Lazard**- F. **Grénet**-Ch. De **Lamberterie**, «Notes bactriennes», *Studia Iranica* 13, 1984. pp. 199-232.
- P. **Leriche**, *Fouilles d'Al Khanoum V: Les remparts et les monuments associés*, Paris 1986; «Bactria, Pre-islamic Period», *Encyclopædia Iranica*, 1989, vol. III, pp.339-343.
- B.A. **Livinskij** and I.P. **Pitchikian**, «Découvertes dans un un sanctuaire dun dieu Oxus de la Bactriane septentrio-n ale», *RA* 1981, no.2, pp.195-216.
- B.A. **Livinskij** and A. **Sedov**, *Tepa i Sakh: Kul'tura i smyazy kushanskoj Baktrii*, Moscow 1983; *Kul'ty i ritualy kushanskoj Baktrii*, Moscow 1984.
- V.A. **Livshitz** [**Livšic**], «K otkrytiju baktriskix nadpisei na Kara-Tepe», in B.Y. **Stavisky**, *Buddiskiye Peshchery. Kara Tepe v starom Termeze*, Moscow 1969, pp. 47-81; *Nadpisi iz Dil'berdžina*, in I.T. **Kruglikova** (ed), *Drevnyaya Baktriya*, Moscow 1976, pp.163-9; «Dva ostraka iz Dil'berdžina [Two ostraca from Delbarjīn]», in *Kruglikova* 1979, 95-97.
- V.A. **Livšic**-I.T. **Kruglikova**, *Fragmentsy baktriskoj monumental' noj nadpisi iz Dil'berdžina*, *Kruglikova* 1979, pp. 98-112.
- B.A. **Livinskij** & A.V. **Sedov**, *Tepai-šah*, Moskva 1983, 225, pl.20.
- M. André **Maricq**, «La grande inscription de Kaniska et l'éteo-tokharien, l'ancienne langue de la Bactriane», *JA* CCXLVI, 4, 1958, pp. 345-440.
- J. **Marquart**, *A Catalogue of the Provincial Capitals of Ērānshahr*, Rome 1931; *Wehrot und Arang*, Leiden 1938
- (مارکوارت، یوزف، وهرود و آرتنگ، ترجمه داود منشی‌زاده، مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، تهران ۱۳۶۸):
- Ērānshahr nach der Geographie des ps. Moses Xorenac'i*, Berlin 1901, repr. Göttingen 1979.
- (مارکوارت، یوزف، ایرانشهر (بر مبنای جغرافیای موسی خورنی)، ترجمه مریم میراحمدی، انتشارات اطلاعات، تهران ۱۳۷۳).
- A. **Meillet**, «Notes Iraniennes», *MSL* 17, 1911, pp.107-112.
- G. **Morqenstierne**, «Notes on Bactrian phonology», *BSOAS* 33, 1970, pp. 125-131
- Š.R. **Pidaev**, «Baktriskaja nadpis' iz Mirzakuļtepa [A Bactrian Inscription from Mirzakuļtepe]», *Obščestvennye nauki v Uzbekistane*, 1982, 10, 40-42.
- T.V. **Pyankov**, *Baktriya v traditsii drevnosti*, Dushanbe, 1982.
- E.V. **Riveladze**, «O Mestopolozhenii baktriiskogo goroda Aorna», *VDI*, 1982, no. 1, pp. 149-52; «Kušanskaja Krepost' Kampyr-tepe (دژ کوشانی کمپیرتپه)», *VDI*, 1984, pp.87-106.
- V.I. **Sarianidi**, *Zoloto Baktrii*, Moscow 1985.
- D. **Schlumberger**, M. le **Berre**, and G. **Fussman**, *Sarkh Kotal en Bactriane I: Les temples*, Paris 1983.
- N. **Sims-Williams**, «A Note on Bactrian Syntax», *IF* 78, 1973, p.95-99; «A Note on Bactrian Phonology», *BSOAS* 48, 1985, pp.111-116; «Bactrian Language», *Encyclopædia Iranica* 1989a, vol. III, 4, pp.344-349; «Bactrian», *Compendium Linguarum Iranicarum*, ed. R. **Schmitt**, Wiesbaden, 1989b, pp. 230-235
- B. **Staviskij**, ed., *Materialy sovmeštnoj arkeologičeskoj ekspeditsii na Kara-Tepe 2-4*, Moscow 1969, 1972, 1975; B. **Staviskij** «Kara

Tepe in Old Termez», *Acta Antiqua Academiae Scientiarum Hungaricae*, 1980, pp.99-135; *La Bactriane Kouchane*, Paris 1986.

I.M. **STEBLIN-KAMENSKIĬ**, «Baktriiskii Yazyk», in *Osnovy iranskogo yazykoznanija II: sredneirankie yazyki*, Moscow 1981, pp.314-46.

STRABO, *The Geography of Strabo*, with an English translation by Horace Leonard **JONES**,

in eight volumes, London 1969.

B.A. TURQUNOV, **V.A. LIVISHITS**, and **E.V. RIVELADZE**, «Otkrytie Baktrijskoj Monumental noj nadpisiv Ajrtame», *Obshchestvennye nauki v Uzbekistane*, 1981, no. 3, pp.38-48.

YA'QUBI, *Boldān*, tr. **WIET**.

V.I. ZĒMAL', *Drevnie monety Tadzhikistan*, Dushanbe 1985.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی